

باید از دانی جان ناپلئون هم قدر دانی کرد!

در شماره گذشته مجله مقاله‌ای با عنوان «توهم توطئه» یا «توطئه توهم» که نقدی بود بر کتابی با عنوان «توهم توطئه» چاپ شد. پدید آورنده آن کتاب بر آن نقد جوابیه‌ای نوشته که در پی آمده است. اما تحریریه ماهنامه هم در این مورد نظریاتی دارد که در پایان جوابیه چاپ شده است و اسنادی نیز به صورت مقاله‌ای جداگانه در همین شماره و به دنبال همین مطلب با عنوان «طرح چکمه» ارائه شده است.



اردلان عطارپور

در سه چهار دهه اخیر این فکر در کشور حاکم بوده که علت عمده عقب ماندگی ما توطئه‌ها و اعمال کشورهای غربی و امپریالیستی بوده است. به این طرز تلقی اصطلاحاً «تئوری توطئه» گفته می‌شود.

«توهم توطئه» برعکس تئوری فوق معتقد است که علت عمده عقب ماندگی را باید در داخل جستجو کرد. نه به این خاطر که کشورهای دیگر علیه ما نقشه نمی‌کشند و توطئه نمی‌کنند، بلکه به این علت که در عرصه سیاست، هر کشوری در فکر منافع خود است و در نتیجه این خود ما هستیم که باید حافظ منافع خود باشیم، وگرنه اگر ضعیف شدیم و منافع خود را تشخیص ندادیم، همه از ما سوء استفاده می‌کنند. با همین دید است که در مقدمه کتاب «توهم توطئه» می‌خوانیم: «وقتی کسی معتقد است که علت بدبختی ما عمدتاً خودمان بوده‌ایم، نشانه این است که وی از این ملت با فرهنگ و کهن سال، توقعی متناسب با شأن و تاریخ پر حماسه‌اش داشته است، و برعکس وقتی کسی بدبختی ملت را به گردن عوامل خارجی می‌اندازد، به نوعی امید و انتظارش را از مردم کاسته و به همان اندازه از خارجی متوقع شده که با عملکرد خود می‌توانسته است موجب سعادت ایران شود و یا حداقل می‌توانسته مانع پیشرفت

نشود.» (ص ۶)

در واقع معتقدین به «توهم توطئه» نه فقط با غرب خوشبینانه برخورد نمی‌کنند، بلکه به طور اساسی معتقدند که نمی‌بایست به آنها امید ببندیم که با برآورده نشدنش از آنها «گله‌مند» شویم. اجازه بدهید عرض کنم که وقتی بعد از جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل حسنین هیکل به یکی از مقامات سیاسی آمریکا اعتراض‌کنان گفت که شما به ما وعده‌های بسیاری داده بودید که به هیچکدام عمل نکردید. مقام آمریکایی جواب داد: شما چرا وعده‌های ما را باور کردید؟

حسین هیکل می‌گوید: من تا آخر عمر این سخن را از یاد نمی‌برم.

کسانی که به تئوری توطئه معتقدند علیرغم اعتراض‌های دایمی که به غرب می‌کنند از غرب توقعی غیر از آنچه انجام داده داشته‌اند، و اما کسانی که به «توهم توطئه» معتقدند بر این باورند که اعمال و مواضع کشورهای غربی ذاتی رفتار آنها در عرصه سیاست است و ما می‌بایست در مقابله با آنها صرفاً به قدرت و خرد خودمان متکی باشیم، چرا که رفتار و سیاست‌های غرب جز این نمی‌توانسته باشد. در واقع چون ما عرصه سیاست را تلخ‌تر از آن چیزی می‌بینیم که معتقدین به «تئوری توطئه» می‌بینند، از این رو گله چندانی هم از غرب به عنوان مسبب عقب‌ماندگی‌مان نداریم، ولی چون معتقدین به «تئوری توطئه» عرصه سیاست را منزهرتر از ما می‌بینند و فکر می‌کنند که سیاست با اخلاق وجد اشتراک بسیاری دارد - و یا می‌بایست سیاست غربی‌ها چنین ویژگی‌ای داشته باشد - از این رو از آن خوش‌بینی و توقع‌شان دایماً گله زاییده می‌شود.

اما به راستی ریشه این توقع که به صورت گله و انتقاد بروز می‌کند، آیا تا حدی در بی‌اعتنایی ما به مردم و نقش و فهم آنها نیست، تا حدی در عقب‌ماندگی و ضعف روحیه ملی ما نیست؟ کتاب «توهم توطئه» البته، صرفاً به موضوع

فوق نمی‌پردازد و بحث اساسی‌تر آن «پیرامون علل عقب‌ماندگی ایران» است، اما آنچه باعث شد که در اینجا روی این نکته تکیه کرده و اساساً این مقاله را بنویسم این است که در ماهنامه «گزارش» ویژه مهرماه ۱۳۷۸ در نقد کتاب «توهم توطئه» چنین وانمود شده که کتاب منکر توطئه کشورهای دیگر علیه ایران است و از جمله آمده است: «زیبا کلام می‌خواهد بگوید که انگلیس برای دست‌اندازی به ثروت‌های مملکت ما دست به هیچ توطئه‌ای نزده است».

عجیب‌تر آنکه در جایی دیگر از نقد آمده است: «برای روشن شدن ذهن خوانندگان، و اینکه شاید دوستان عزیز نویسنده اندکی در عقایدشان تخفیف بدهند به پاره‌ای از دخالت‌های ناروای بیگانگان، گذرا اشاره می‌کنم»

بعید است، اما شاید بدفهمی آقای دکتر نقی‌پور - نویسنده نقد - از اینجا باشد که نام کتاب «توهم توطئه» است و ایشان از این نام به این گمان افتاده که اصلاً کتاب منکر هر نوع توطئه‌ای است، غافل از اینکه «توهم توطئه» یک اصطلاح است که در علم سیاست معنی خاص خود را می‌دهد، و در کتاب بارها و بارها و از آن جمله در صفحه ۳۵ تأکید شده است که «اساساً هر رژیم‌ی به دنبال منافع ملی خودش است. اگر آمریکایی‌ها به دنبال منافع ملی خودشان نباشند، جای تعجب است... اگر ملتی سود و منافع خود را تشخیص ندهد، همه از او سوء استفاده می‌کنند».

اما چرا با وجود عبارات بسیاری از این دست، عده‌ای مثل آقای دکتر نقی‌پور درک درستی از کتاب «توهم توطئه» به دست نمی‌آورند؟

علت در این است که مطالب کتاب کلیشه‌ای نیست که با ذهن ما کاملاً آشنا باشد، و ثانیاً الان چند دهه است که تاریخ را کلاً با ذهنیت و باور «تئوری توطئه» بازسازی کرده‌ایم و این ذهنیت چنان در ما نیرو گرفته که با احساسات ما نیز

آغشته شده و به راحتی زودونی نیست، و به همین علت به بهانه‌ها و تشبیهات مختلفی دست می‌زنیم، چنانکه عده‌ای در اعتراض به کتاب «توهم توطئه» به فلان یا بهمان واقعه و بیشتر از همه به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ استناد می‌کنند، کاری که آقای دکتر نقی‌پور هم کرده است، غافل از اینکه اولاً اگر کودتای ۲۸ مرداد به نفع آمریکا و انگلیس بوده و منافع آنها را تأمین می‌کرد، چطور ما باید متوقع باشیم آنها در جهت منافع ملی ما از منافع خودشان بگذرند. این ما بودیم که نباید اجازه چنان کودتای ضد ملی‌ای را می‌دادیم.

ثانیاً تجاوزات و اجحافات غرب برپایه ناتوانی‌های همه جانبه ما و همسویی بخشی از جامعه با آنها بوده است، و در واقع تا ما ضعیف نشدیم آنها امکان و مجال تعدی را پیدا نکردند، چنانکه در همین واقعه باید از خودمان پرسیم که چطور شد که کشوری با صرف کمتر از ۵ میلیون دلار قادر به کودتا و سرنگونی حکومت ملی ما از آن سر دنیا شد؟

ثالثاً بحث کتاب درباره علل عقب‌ماندگی ایران است و اینکه آن را باید در داخل جستجو کرد. خلط چنین بحث کلانی با وقایع بسیار کوچک‌تر مثل قتل فلان حاکم یا قیام فلان عشیره و یا دست بالا انجام یک کودتا اشتباه است، چرا که مواردی از این دست چه بسا با قدرت و حمایت خارجی - و البته باز هم با شرط لازم ضعف داخلی - میسر است، اما بی‌شک عقب‌ماندگی یک کشور که باید با وضع اسفناک در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، علمی، فرهنگی، نظامی همراه باشد، به وسیله هیچ قدرت خارجی بدون زمینه‌های قوی داخلی امکان‌پذیر نیست، چنانکه ساده‌لوحانه است فکر کنیم به صرف اینکه فلان حاکم کشته نمی‌شد یا فلان عشیره قیام نمی‌کرد یا بهمان کودتا رخ نمی‌داد به یکباره بساط

عقب‌ماندگی همه‌جانبه و عمیقی که داشتیم برچیده می‌شد. این که هم در کتاب به چند نمونه «کوچک»‌تر و مثلاً به ماجرای قتل جولیان ایلمبری پرداخته شده برای نشان دادن دید غلوآمیز مردم ایران در اعتقاد و ایمانشان به «تئوری توطئه» بوده است که چطور هر احتمالی را در این چارچوب می‌دهند، اما حتی «به عنوان یک احتمال ضعیف هم شده» (ص ۱۸) این احتمال را ندادند که «شاید ماجرا به دور از توطئه و نقشه» (ص ۱۸) بوده است.

آقای دکتر نقی‌پور در نقد کتاب «توهم توطئه» با اشاره به مقدمه کتاب می‌نویسد: «پادشاهان را با یک چوب راندن و همه را در صف خیانت به مردم و مملکت قرار دادن بی‌انصافی است.»

معلوم نیست چرا منتقد محترم سطح نقد خود را تا این حد تنزل داده است، زیرا که در جابجای کتاب با عبارات بسیاری از این دست بر می‌خوریم: «عده‌ای سعی می‌کنند عامل عقب‌ماندگی و بدبختی ایران را تنها در پادشاهان جستجو کنند، به این... اعتقادی ندارم. نمی‌شود پذیرفت که طی تاریخ هرچه پادشاه داشتیم بد بوده، نمی‌شود پذیرفت که همه فاسد و خراب و خائن بودند. چرا پادشاهان مغرب زمین این طور نبودند و کارهای مثبت بسیاری داشتند. البته ما فقط پادشاهان خودمان را خائن نمی‌دانیم، بلکه تمامی رجال را سرسپرده و خائن می‌دانیم. اما اگر این تصور ما درست باشد که درست نیست، آیا این نشان نمی‌دهد که آن جامعه اشکالی بنیادی‌تر داشته، به طوری که همه رجالش خائن بودند...» (ص ۹۲)

ظاهراً آنچه باعث شده که آقای دکتر نقی‌پور کتاب «توهم توطئه» را متهم کند که همه

پادشاهان را به چوب خیانت رانده، صفحه ۵ کتاب است که عیناً نقل می‌شود تا ملاحظه شود که درست محتوایش خلاف آن چیزی است که ایشان مدعی شده است:

برای ملتی که جای درخور خود را در جهان امروز نیافته است، بسیار شرم‌آور است که علت این ناکامی را در قصد و عمل دو - سه کشور دیگر بدانند. چرا که ناکامی‌ها به جای خود، این نشانه کاملی از رخوت و انفعال آن ملت است. اما به دلایلی که در این گفتگو بحث شده ما بدبختی خودمان را از دیگران می‌بینیم و آن گاه هم که نگاهی انتقادی به درون جامعه می‌کنیم فقط پادشاهان را به عنوان عامل بدبختی پیدا می‌کنیم که بنا به «فطرتشان» در ازمنه قدیم به تنهایی و گاه همسو با «انیران» و در زمان‌های نزدیکتر با همدستی استعمار و امپریالیسم کاری جز خشکاندن ریشه سعادت و پیشرفت این ملت را نداشته‌اند! البته بودند محققانی که این تحلیل‌ها را خطا می‌شمردند، و علت‌العلل عقب‌ماندگی ایران را داخلی می‌دانستند، چنانکه در قرآن کریم آمده است «خداوند حال هیچ قومی را دگرگون نکند تا وقتی که خود آن مردم حال خود را تغییر دهند» یا از رسول اکرم (ص) نقل است که «کَيْفَ تَكُونُوا يُؤَلَىٰ عَلَيْكُمْ» یعنی هرگونه که هستید همان گونه بر شما حکومت می‌شود، اما دریغ که این تعالیم را کمتر به دیده گرفتیم و فریاد اصلی‌مان این شد که علت بدبختی ما استعمار و امپریالیسم و پادشاهان بوده‌اند:

من نمی‌خواهم ریشه‌یابی کنم که چرا آقای دکتر نقی‌پور چنین نقدی را برای تحریف کتاب «توهم توطئه» نوشته است، ولی به هر حال بحث و گفتگو هم قواعدی دارد، و به این شکل اصلاً جایی برای بحث و گفتگو نمی‌ماند، به خصوص اینکه منتقد کتاب پا را از این هم فراتر می‌گذارد و

INTERNATIONAL COURIER SERVICE

شرکت حمل و نقل بین‌المللی آرامکس



با پانزده سال سابقه در حفظ
حمل و نقل بین‌المللی هوایی در جهان

آرامکس
ARAMEX
It's A Small World

آدرس: خیابان فلسطین، پایین تر از میدان فلسطین، شماره ۱۵۱

تلفن: ۰۳۹۴۰۶۴، ۱۴-۶۴۹۳۹۱۳ فاکس: ۰۴۳۹۶۶۴ صندوق پستی: ۱۱۹۱-۱۴۱۵۵ تهران - ایران

151, Felestin Ave., P.O.Box: 14155 - 1191 Tehran - IRAN, Tel: 6493913-14, 6403940 Fax: 6404396 E.MAIL: ARAMEX @ W W W.DCI. CO.IR

من و دکتر زیبا کلام را متهم می‌کند که سنگ امپریالیسم را به سینه می‌زنیم! او حتی کنجکاو از اینکه چرا دکتر زیبا کلام پس از هشت سال تحصیل شیمی به علوم سیاسی پرداخته است می‌گوید: «زندگی خصوصی هر کسی به خودش ارتباط دارد، اما اگر معلوم می‌شد که در گرایش ایشان از علم شیمی به علوم سیاسی چه هدفی نهفته است، چه بسا به فهم درک بهتر نظرات ابراز شده در «توهم توطئه» کمک می‌کرد»

عبرت‌آموز است که چطور یک دید آغشته به «تئوری توطئه» به جای تحلیل جامعه‌شناختی علل عقب‌ماندگی ایران به تحلیل پلیسی از کسی می‌پردازد که به «تئوری توطئه» معتقد نیست! در واقع منتقد خود دچار بدترین توهم‌هاست و طبیعی است که برای اثبات توهمات خود دست به تحریف واقعیت کتاب بزند، فقط به دلیل این حرف ساده که نمی‌شود ما دچار عقب‌ماندگی تاریخی باشیم، ولی مقصرش دشمنان ما باشند!

یادداشت تحریریه

اگر هدف آقای دکتر زیبا کلام از طرح نظریه «توهم توطئه» و قصد آقای اردلان عطارپور از آن مصاحبه و مباحثه طولانی که به انتشار کتابی انجامیده همین باشد که ما بدانیم علت همه بدبختی‌های گذشته و حالمان محصول دخالت‌ها و رذالت‌های بیگانگان نبوده و نیست، هم نیت آقای دکتر زیبا کلام شایان تقدیر است، و هم زحمت آقای عطارپور

و اگر قرار باشد از زحمات تمام کسانی که کوشیده‌اند ماهیت «توهم توطئه» را افشا کنند قدردانی شود، باید از ایرج پزشک‌زاد نویسنده کتاب «دانی‌جان ناپلئون»، و ایضاً مرحوم «نقشینه» که نقش دانی‌جان ناپلئون را که بهترین نماد معتقدین به «توهم توطئه» است، ایفا کرده، قدردانی کنیم! از این مختصر معلوم می‌شود که توجه به نظریه «توهم توطئه» تازگی ندارد، دست‌کم سه دهه پیش اثری - ولو به طنز - در این باره نوشته شده است که بعداً از آن یک سریال تلویزیونی هم تهیه کرده‌اند. ما هم معتقدیم این روحیه که ما همه بدبختی‌های خود را به حساب دخالت، توطئه و کارشکنی بیگانگان بگذاریم، بدعادت است. اما هیهات! هیهات که از این افراط به تفریطی در تغلظیم که باورمان شود همه عیب‌ها از خودمان است، و اگر ما کمی به خود ایمان می‌داشتیم و خارجی‌ها را غول نمی‌کردیم، وضعمان جور دیگری بود.

* وودهاوس: برخلاف باور عمومی، نقشه سرنگونی مصدق ابتدا توسط وزارت خارجہ بریتانیا و نه به وسیله دوستان ما آمریکایی‌ها طرح‌ریزی شده بود.

در گفتار آقای دکتر زیبا کلام و در نوشتار آقای عطارپور اشارتی گذرا به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شده است. در همین جوابیه آقای عطارپور آمده است: «... ساده‌لوحانه است فکر کنیم به صرف اینکه فلان حاکم گذشته نمی‌شد یا فلان عشیره قیام نمی‌کرد یا بهمان کودتا رخ نمی‌داد به یکباره بساط عقب‌ماندگی همه‌جانبه و عمیقی که داشتیم برچیده می‌شود»

قضیه این «بهمان کودتا که شما چنین گذرا به آن اشاره کرده‌اید، به همین سادگی هم نیست. در شماره ۱۰۲ این مجله (مرداد ۱۳۷۸) مقاله به قلم آقای دکتر انور خامه‌ای و با عنوان «چند سند مهم در رابطه با کودتای ۲۸ مرداد» چاپ شد که روایتگر نقش یک عامل انگلستان موسوم به «زئیر» در اجرای آن کودتا بود. اخیراً یکی از خوانندگان ماهنامه بخشی از یک کتاب موسوم به (خشم و نفرت) نوشته آقای تراب سلطانپور (مقیم فرانسه) برایمان فرستاده که مربوط به خاطرات «سی.ام. وودهاوس» طراح اصلی کودتای ۲۸ مرداد است. قسمت‌هایی از این بخش کتاب مزبور را ذیلاً چاپ می‌کنیم تا مشخص شود چرا «توهم

توطئه» چنین در فرهنگ ما ریشه دوانیده است. باز هم ذکر می‌کنیم ما نیز با اصل «توهم توطئه» و نظریه آقایان دکتر زیبا کلام و عطارپور مخالف نیستیم، اما معتقدیم اگر نقش واقعی بیگانگان را در به ناکامی کشاندن حرکت‌های ترقی‌خواهانه و استقلال‌طلبانه ملتمان نشانیم، از یک طرف خیانت‌های آنان را کمرنگ می‌کنیم و از طرف دیگر از توطئه‌های آینده آنان غافل می‌مانیم. خواندن این مطالب نشان می‌دهد اگر «بهمان کودتا» رخ نمی‌داد، بعد از سال ۱۳۳۲ هم وضع همانی بود که شاهد آن بوده‌ایم؟

... وودهاوس چنین می‌نویسد: «... در سال ۱۹۴۴ مصدق وطن پرستانه در مقابل کوشش‌های شوروی برای کسب امتیاز نفت شمال مقاومت کرده بود. حالا او تقاضای ملی کردن نفت شرکت ایران و انگلیس را داشت. حزب توده مصدق را در این سیاست حمایت می‌کرد. ما البته نسبت به شرکت‌های نفتی آمریکایی مظنون بودیم و می‌دانستیم که آنها از لغو امتیاز نفت جنوب که منافع ما را به خطر می‌انداخت متأسف نمی‌شدند. اختلافات ما با مصدق در سال ۱۹۵۱ به اوج خود رسید. در این موقع قرار شد که من به تهران بروم. در اوایل سال ۱۹۵۲ مصدق کنسولگری‌های ما را تعطیل کرد و از قبول سفیر جدید ما خودداری کرد و این یک توهین بود. او در خلال صحبت‌های پرشور خود گریه و غش می‌کرد. او اولین بازیگر بزرگ در تاریخ ایران بود. من از ابتدا متقاعد شده بودم که برای جلوگیری از یک «کودتای روسی» در ایران همکاری بریتانیا و آمریکا ضروری است. آمریکایی‌ها موقعی با ما همکاری می‌کردند که ببینند که خطر نفوذ کمونیزم افزایش یافته است. والا مسئله بازگرداندن شرکت نفت جنوب برای آمریکایی‌ها اهمیتی نداشت. اگرچه بعضی از نمایندگان شرکت‌های نفتی آمریکایی مانند لاشخور در فضای ایران در پرواز بودند... ولی بعضی از مقامات آمریکا (سیا) با ما همکاری داشتند... یکی از مأمورین سفارت آمریکا در تهران که رئیس قسمت «سیا» نیز بود همکاری بیشتری با ما داشت. «سیا» هنوز یک سازمان نوپا بود که احترام زیادی به سازمان جاسوسی انگلیس داشت... سه چهار نفر در سفارت تخصص در امور جاسوسی در ایران و در میان کمونیست‌ها را داشتند. یک نفر دیگر ایرانی نیز با ما همکاری می‌کرد. او رابط بین ما و رئیس آگاهی که اطلاعات زیادی داشت، بود. مهمترین

چهره برجسته در میان همکاران ما «رابین زنبر» بود که بعداً پرفسور ادیان شرقی در دانشگاه آکسفورد شده بود... او در خلال سال‌های جنگ در ایران کار کرده و ارتباطات خوبی برقرار کرده بود. یکی از این ارتباطات، رابطه با «ارنست پرون» سوئسی بود که قبلاً معلم شاه و حالا از دوستان نزدیک او بود. «برادران» در حقیقت کلید اصلی طرح ما بودند. آنها قبلاً با زنبر علیه آلمان‌ها همکاری کرده بودند... برخلاف باور عمومی، نقشه سرنگونی مصدق ابتدا توسط وزارت خارجه بریتانیا و نه به وسیله دوستان ما (آمریکایی‌ها) طرح‌ریزی شده بود... تا به حال مسئولیت من در قبال برادران (منظورش برادران رشیدیان است) این بود که پول مورد احتیاج آنها را تأمین نمایم. این کار را با خریدن ریال در بازار آزاد و رد کردن آن به زنبر انجام می‌دادم، یک شب که زنبر مریض بود، از من خواهش کرد که به جای او رابط ایرانی را ملاقات کرده، پول را به او بدهم. وقتی رابط ایرانی آمد بسیار متعجب شدم، زیرا او همان کسی بود که روز قبل ریال را از او خریده بودم... یک روز صبح یک کارمند عالی‌رتبه ایرانی به سفارت آمد و پیشنهاد همکاری (جاسوسی علیه مملکت خود) با ما را داد.

او چنان غلیی وارد سفارت شد که گویا اصلاً کار اشتباهی نکرده است...!!! بدون شک اخبار و اطلاعاتی که او در اختیار من می‌گذاشت خیلی باارزش بود. به همین جهت از جهت مسائل امنیتی ما اسم او را «عمر» گذاشته بودیم. وزیر عمر استعفا داد و عمر در جلسات هیات دولت مصدق شرکت می‌کرد و ما از طریق او از آنچه در خانه مصدق می‌گذشت آگاه می‌شدیم... (هرکس او را معرفی کند جایزه می‌گیرد). ما با افراد دیگری هم مانند بانکداران، دکترا، مهندسين، حقوقدان‌ها، روزنامه‌نگاران آشنایی داشتیم... اگرچه «عمر» در مواردی بسیار ساده‌لوح بود ولی گزارش‌های او بسیار دقیق بود. تمام این گزارش‌ها نشان می‌داد که رسیدن به یک راه حل منطقی با مصدق بیهوده است. ما وسایلی در اختیار داشتیم که مصدق را از قدرت به پایین بکشیم، ولی نیاز به کمک وزارت خارجه انگلیس و تصمیم شاه داشتیم. ولی هر دو چنین اراده‌هایی نداشتند. چرچیل بدون حمایت آمریکا مایل به اجرای برنامه نبود... ما با قبایل در ارتباط بودیم و آنها حاضر بودند که همه کار برای ما بکنند ولی اسلحه نداشتند. ما به وسیله هواپیما مقداری اسلحه وارد کردیم و در اطراف تهران پنهان نمودیم. احتمالاً آن محموله اسلحه تا به امروز و هرگز دیده

نخواهد شد... ایدن مرا احضار کرد که فوری او را ببینم... او را در وزارت خارجه ملاقات کردم... بعد از مذاکرات زیاد، ایدن گفت چنین اقداماتی بدون موافقت آمریکا ممکن نیست... من به واشنگتن پرواز کردم. سیا به حرف‌های من با همدردی بیشتری گوش می‌داد، در حالی که حرف‌هایم در وزارت خارجه ایالات متحده آمریکا شنونده زیادی نداشت... من نمی‌خواستیم که به من «تهمت» بزنند که می‌خواهم از آمریکایی‌ها برای مشکلات خودمان استفاده کنم. به همین جهت تصمیم

یک زمان به فعالیت واداریم. در سازمان شهری تعدادی از افسران ارشد و پلیس و وکلای مجلس و سناتورها،... بازرگانان، روزنامه‌نویسان و سیاستمداران کهنسال دعوت داشتند. ... وزارت خارجه آمریکا به این طرح مشکوک بود. در ملاقات با یکی از معاونین وزارت خارجه آمریکا، با پذیرایی سردی روبرو شدم که حتی اجازه نداد من جزئیات منابع خودمان را برای آنها فاش کنم... در موقعی که من در واشنگتن بودم، کرمیت روزولت رئیس و گرداننده عملیات «سیا»



مردم ایران در سال‌های منتهی به ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از شادروان مصدق و نهضت ملی به این دلیل حمایت می‌کردند که هدف او و نهضت، ملی کردن نفت، قطع دخالت بیگانگان در امور ایران و زمینه‌سازی برای پیشرفت کشور بود. وقتی امثال «وودهاوس» اعتراف می‌کنند با ساقط کردن دولت مصدق، نهضت مترقی مردم ایران را نابود کردند، باز هم می‌توان از توهم توطئه سخن گفت؟ این عکس تاریخی مربوط به روزی است که مصدق از مجلس بیرون آمد و گفت هرچا ملت باشد، همانجا خانه ملت (مجلس) است

در خاورمیانه، پس از یک دیدار از تهران در لندن توقف نمود. همکاران من در لندن تقریباً مشابه همان پیشنهاداتی را با وی در میان گذاردند که من در همان زمان به مقامات واشنگتن کرده بودم. روزولت نیز «حسب تصادف!!» با افکار و نظراتی نظیر خود من به واشنگتن باز می‌گشت... به دنبال این ماجراها بود که تشخیص دادیم که روزولت می‌تواند در امور مربوط به طرح و اجرای نقشه، همکار و متفق مهمی برای ما باشد. (توضیح: خوانندگان به خوبی درک می‌کنند که روزولت، علیرغم سیاست آمریکا که تا آن هنگام

گرفتم که اصلاً روی مسئله خطر کمونیست‌ها در ایران تأکید کنم تا بر مسئله نفت، رونوشت طرح را با خود برده بودم ولی قصد اینکه آن را برای آمریکایی‌ها بازگو کنم نداشتیم، زیرا این طرح محصول مذاکره با تمام کارشناسان مسائل ایران در لندن بود. نام آن «طرح چکمه» بود... دو قسمت جداگانه در این طرح به هم پیوستند، زیرا ما دو منبع جداگانه در اختیار داشتیم. یکی سازمان شهری که به وسیله برادران اداره می‌شد و دیگری تعدادی از سران عشایر جنوب بودند که با ما همکاری داشتند. ما قصد داشتیم هر دو منبع را در

هنوز با دسیسه‌های انگلیسی مخالف بودند، در خدمت سازمان جاسوسی انگلیس قرار گرفته بود و بالاخره هم فرماندهی طرح چکمه، یعنی مجری نقشه انگلیس شد.

... در عین حال همه (مقامات انگلیس) می‌دانستیم که این شخص یعنی فرمانده عملیات سقوط مصدق باید آمریکایی (یعنی کرمیت روزولت) باشد... البته تا زمانی که مقامات طراز اول واشنگتن نقشه‌های ما را مورد تصویب و تأیید قرار نمی‌دادند، نتیجه مذاکرات و تصمیمات نهایی ما در همان مرحله حرف باقی ماند. و تا اواخر ۱۹۵۲ آمریکایی‌ها متقاعد نشدند. در دسامبر با سه تن از شخصیت‌های عالی‌رتبه دولت آمریکا و دو نفر از مقامات بریتانیا در وزارت خارجه آمریکا جلسه‌ای تشکیل شد. مقامات انگلیس مقدماً درباره همکاری مؤثر دولت آمریکا به دولت انگلیس علیه مصدق سؤالی مطرح نکردند و وانمود کردند تنها هدف انگلستان جلب موافقت مصدق با اقدامات مؤثر علیه کمونیست‌ها است. (خوب توجه بفرمایید.)

... مقامات وزارت خارجه آمریکا که به احتمال زیاد، کمتر به توانایی «سیا» اعتقاد داشتند می‌خواستند بدانند آیا اسرار چنین نقشه‌ای مجرمانه خواهد ماند؟!... البته این موضوع بعد از سال ۱۹۵۴ که سیا به وسایل مختلف می‌کوشید در اطراف نقش خود در این زمینه (طرح چکمه) خودنمایی و تبلیغ کند خیلی مضحک بود... (توضیح: در اینجا مأمور زرنگ و مکار انگلیسی به واقعیت مهم و به قول خودش مضحکی اشاره کرده است که نیاز به توضیح دارد. بعد از سقوط مصدق که دستگاه‌های تبلیغاتی انگلستان در آن کشور و سایر ممالک جهان کمترین اشاره‌ای به نقش آن دولت نمی‌کردند، روزنامه‌های آمریکا و مأمورین احمق و ساده‌لوح «سیا» که حتی مورد اعتماد مقامات آمریکا هم نبودند، سقوط دولت مصدق و بازگشت شاه به سلطنت را به عنوان بزرگترین «شاهکار خویش» مطرح نمودند. داستان‌ها و مقالات و کتب فراوانی درباره میزان قدرت «سیا» می‌نوشتند و بارها و بارها سلطنت شاه را مدیون این قدرت‌نمایی خویش وانمود می‌کردند و به قول سی.ام. وودهاوس، با این اقدامات مضحک به ارتکاب چنین خیانت و جنایتی که به وسیله مأمورین انگلیسی طرح شده بود افتخار می‌کردند و از این راه دولت خود را بدنام و بزه‌کار معرفی می‌نمودند و ندانسته، یا دانسته و یا برحسب مأموریتی که از سازمان جاسوسی انگلیس داشتند، آب به آسیاب دشمنان خود

ریختند و چنانکه گفته خواهد شد، زمینه انقلاب ضد آمریکایی سال ۱۳۵۷ را فراهم کردند.) و اینک دنباله سند فوق:

... یک مقام بلندپایه بریتانیا در پاسخ به این سؤال گفت: این سازمان ما (سازمان جاسوسی انگلستان) که در زمان جنگ توسعه بیشتری یافت، بدون اینکه در تمام سال‌ها کسی یا سازمانی یا گروهی بتواند در آن رخنه نموده و از اسرار و حتی از نوع عملیات و یا حتی از وجود و یا علت وجودی آن اطلاعی کسب کند و یا از درون آن رازی به خارج درز نماید، توانست در نهایت سکوت به کار خویش ادامه دهد...

آمریکایی‌ها پرسیدند: اگر قرار باشد آنها در اجرای این نقشه با انگلیسی‌ها همکاری کنند، آن دولت چه انتظاری از آمریکا خواهد داشت؟! در پاسخ به این سؤال چهار نکته از طرف ما (انگلیسی‌ها) پیشنهاد شد: اول اینکه «سیا» باید اطلاعات خود را در اختیار ما بگذارد. دوم اینکه لازم است دولت آمریکا به محض روی کار آمدن دولت جدید در تهران، فوراً کمک‌های مالی لازم را در اختیار دولت جدید ایران بگذارد. سوم اینکه شاید لازم باشد قبل یا در حین این تغییر و تحول (یعنی سقوط مصدق و تشکیل دولت جدید) یک رشته اقدامات علنی صورت بگیرد. مثلاً با تحت فشار گذاشتن شاه، وی علناً بگوید این دولت آمریکا است که چنین تغییراتی را خواسته و آن را به مرحله اجرا در آورده است و در پایان یعنی مرحله چهارم، بدون اتلاف وقت، باید چنین وانمود شود که از این لحاظ بین آمریکا و بریتانیا یکپارچگی کامل وجود دارد...

مقامات آمریکایی این نکات را بدون اینکه اظهارنظری بکنند یادداشت کردند... از آنجا که حزب توده رسماً متحله اعلام شده بود، اما علناً از مصدق حمایت می‌کرد، پیشوایان و شخصیت‌های مذهبی به ویژه آثانی که میان مردم نفوذ قابل ملاحظه‌ای داشتند و قویاً مورد احترام بودند از مصدق روی گردان شده بودند... تنها مشکل اساسی که سد راه اجرای طرح‌های ما می‌شد، ضعف شاه در اتخاذ تصمیم و تردید دائمی او بود... علیرغم اصرار ما، شاه به «علت ضعف اراده» بیشتر مایل بود با دکتر مصدق به نوعی کنار بیاید... آیدن وزیر امور خارجه مریض شد و در غیبت وی چرچیل اداره امور وزارت خارجه را به عهده گرفت. در اینجا اشاره به این نکته ضروری است که چرچیل از دست زدن به عملیات مخاطره‌انگیز لذت می‌برد و باید خاطرنشان کنم که این چرچیل بود که دستور آغاز

عملیات چکمه را صادر کرد. چرچیل از میزان درگیری شخص من در عملیات مطلع بود. من اغلب او را می‌دیدم و با او ناهار می‌خوردم... بالاخره ما توانستیم با کمک «دوستان» آمریکایی خود، موافقت دولت آمریکا را به دست آوریم... یک سال بعد از سقوط مصدق در جشن هشتادمین سال تولد چرچیل شرکت کردم. آیدن گفت حق با ما بود که پیش از جلب همکاری آمریکایی‌ها دست به کار نشدیم.

مک میلان پس از دور شدن آیدن گفت: طرح تو احتیاج به یک فرمانده داشت... به منظور ترغیب‌کننده برای بالا بردن بودجه «سیا» مطبوعات آمریکایی با کمک سایر رسانه‌های گروهی، مرتباً از کارها و اقدامات «سیا» در نقاط مختلف جهان تمجید و تحسین می‌نمودند که در نهایت مؤثر نیز واقع شد. در این میان مقامات عالی‌رتبه سیا نیز به منظور تأیید گفته‌ها و نوشته‌های رسانه‌های گروهی و اشاره به طرحی که برای نجات اسرای آمریکایی در چین و مسئولیت کامل سرنگونی مصدق را در ایران به گردن گرفته و در کنار ادعاها، آن را یکی از «پیروزی‌های درخشان» سیا به حساب آوردند. این ادعاها، سیا، اسباب خوشحالی وزارت خارجه انگلیس را فراهم آورد، زیرا اگر به خاطر داشته باشید، بریتانیا از همان آغاز کار نیز مایل نبود نامی از او برده شود. و مطلقاً مایل نبود که از این کشور به عنوان یکی از دو کشور دخالت‌کننده و یا طراح و محرک انقلاب و غیره نامی در میان باشد. بریتانیا می‌خواست بگوید که در این میان (یعنی در ماجرای سقوط مصدق) هیچ نقشی نداشته است و به قول مقامات وزارت خارجه، خوشبختانه خود آمریکا یا به عبارت صحیح‌تر خود سیا که بعداً راهشان را از راه بریتانیا جدا کرده بودند، این موضوع را علناً اعلام نمود. از جانب دیگر باید اضافه کنم که جدایی راه ما و سیا علل مختلفی داشت. البته ما هنوز در مسائل بااهمیت‌تر به همکاری‌هایمان ادامه می‌دادیم. ضمناً این توهم برای آمریکایی‌ها پیدا شده بود که رفتار ما با کمونیست‌ها ملایم‌تر شده است و سپس به دنبال برخی مسائل دیگر ارتباط ما با سیا به تدریج اهمیت نخستین را از دست داد. در این میان ارتباط میان من و رابط آمریکایی‌ام (کرمیت روزولت) مدتی قطع شد و بعد هم مطمئن بودم که نخواهم توانست از وی استفاده بکنم... من هرگز پرونده مصدق را نخواهم دید، همانطوری که یقین دارم سایر مدارک مجرمانه را هم نخواهم دید...»